



نشریه علمی علم و تمدن در اسلام

سال سوم (دوره جدید) / شماره یازدهم / بهار ۱۴۰۱



20.1001.1.26764830.1401.3.11.6.4

نقد و بررسی کتاب تمدن و ملالت‌های آن

لیلا ایزدپرست^۱ / سید محمدامین حسینی^۲

(۱۵۸-۱۲۸)

چکیده

کتاب تمدن و ملالت‌های آن توسط زیگموند فروید در ۱۹۲۹ میلادی/۱۳۰۸ شمسی نگاشته شد و در ۱۹۳۰ میلادی/۱۳۰۹ شمسی به زبان آلمانی منتشر گردید و آن چنان مورد استقبال قرار گرفت که در کمتر از یک سال، به چاپ دوم رسید و در بسیاری از کشورهای جهان انتشار یافت و از این رو، به یکی از آثار پرفروش بدل شد با این وصف، کمتر شاهد نقد علمی آن در مجامع آکادمیک بوده‌ایم در حالی که نقد علمی از این اثر، موجب پیشرفت آن و نویسنده و رفع اشکالات آن می‌شود، در واقع، ارائه نقد علمی، کمکی است به خلق نمونه‌های کیفی‌تری که به رشته تحریر درمی‌آیند. در برخی از موارد نیز، نقد یک اثر به درک بهتر آن کمک شایانی می‌کند. در نقد این کتاب، از تلفیق روش کاوش‌گری انتقادی و نقادی آموزشی استفاده شد که شامل مراحل سه گانه: الف) توصیف و تشریح کتاب، ب) تفسیر کتاب و ج) ارزیابی و تعیین کارایی کتاب است. با توجه به این که کتاب تمدن و ملالت‌های آن از جمله پرفروش‌ترین و مورد استقبال‌ترین کتاب‌های فروید محسوب می‌شود، یافته‌های پژوهش نشان داد این اثر نیز مانند سایر آثار، دارای نقاط قوت و ضعف بوده که بخشی از آن، متأثر از دوره زمانی و شرایط حاکم بر آن زمان است.

واژه‌های کلیدی: زیگموند فروید، تمدن، ملالت‌ها، ناخوشی‌ها، نقد کتاب، جامعه متمدن.

۱. دکتری مدیریت بازاریابی و رسانه‌های ورزشی، پژوهشگر گروه تمدن و مدیریت در اسلام، مرکز پژوهشی تمدن اسلامی

و دین پژوهی پیامبر اعظم (ص)، قم، ایران. (نویسنده مسئول) leilaizadparast@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا و پژوهشگر گروه تمدن و سیاست اسلامی،

مرکز پژوهشی تمدن اسلامی و دین پژوهی پیامبر اعظم (ص)، قم، ایران. Smhoseini@rihu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۱ نوع مقاله: ترویجی

مقدمه

نقد به معنای شناختن محاسن و معایب است. نقد یعنی خوبی‌ها را از میان بدی‌ها تشخیص دادن؛ که این کار به ارتقای اثر کمک می‌کند؛ زیرا نقد اثربخش، می‌تواند در رفع نقاط ضعف یک اثر مؤثر باشد. بدون شک اگر نقد به صورت اصولی و براساس دستورالعملی صحیح انجام شود به بهتر شدن جایگاه یک اثر در بین آثار مشابه کمک خواهد کرد. نقد می‌تواند شفاهی یا مکتوب، مختصر یا مفصل، توصیفی یا تحلیلی، سطحی یا عمیق، یک‌جانبه یا چندجانبه و سرانجام منصفانه یا مغرضانه و... باشد. زمانی که کتابی را می‌خوانیم و درباره‌اش صحبت می‌کنیم، خواسته یا ناخواسته وارد عرصه نقد شده‌ایم، زیرا: سخن گفتن درباره آثار مختلف معمولاً همراه با شکلی از توصیف و تحلیل یا گونه‌ای از روایت و داوری است. در هنگام گفتگو درباره هر اثر، نخست شمه‌ای از محتوا و مضمون آن را برای شنونده روایت می‌کنیم، بعد هم نظرم‌ان را اعلام می‌کنیم که این ساده‌ترین شکل نقد است. اگر داوری ما به چند جمله و گزاره محدود شود، نقدی مختصر است. اگر با جزئیات بیشتر همراه باشد، مفصل و گسترده خواهد بود. اگر بدون سوگیری و پیش داوری درباره آثار، صحبت کنیم و از دایره انصاف خارج نشویم، آنگاه امید بیشتری برای ارائه یک نقد منصفانه خواهیم داشت. امروزه نقد در تمامی عرصه‌ها از جمله علمی، فرهنگی، سیاسی و... به چشم می‌خورد و در بسیاری از موارد موجب پیشرفت اثر یا نویسنده می‌شود. در تألیف کتاب، نقد به ایجاد آثار جدیدی که با اصول عمومی تألیف کتاب‌های آموزشی دانشگاهی مطابقت داشته باشد، کمک شایانی می‌کند، بنابراین با نقد، همزمان دو هدف دنبال می‌شود: الف. کمک به تکامل در حیطه تألیف کتاب؛ ب. فراهم کردن دیدگاه‌های نوین برای ارائه طرح‌های نو و نمونه‌های جدید که با استانداردهای کتاب علمی مطابقت داشته باشد. (قاسمی، ۱۳۹۴: ۳۵-۳۱)

تحلیل محتوا یکی از مهم‌ترین تکنیک‌های پژوهشی است که بدن‌بال شناخت داده‌ها به منزله پدیده‌های نمادین می‌باشد، که بدون کوچکترین اخلال در واقعیت‌های اجتماعی به تحلیل آنها می‌پردازد. تحلیل محتوا از پرکاربردترین شیوه‌های پژوهش در تحقیقات اجتماعی، رفتاری و انسانی می‌باشد که از جمله امتیازات این روش بر

سایر روش ها، امکان انجام عملی آن و دور بودن یافته‌های این پژوهش از اعمال نظرهای شخصی است که گاه تا حدودی در سایر روش‌ها به چشم می‌خورد. همچنین، می‌توان کارآمدترین منابع اطلاعاتی را بوسیله روش تحلیل محتوا انتخاب و مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. (ایزدپرست، ۱۴۰۰: ۱۴)

"هارولد لاسول"^۱ (مرگ: ۱۹۷۸ میلادی / ۱۳۵۷ شمسی) دانشمندی است که برخی او را کاشف تحلیل محتوا می‌دانند. وی در این زمینه جمله معروفی دارد و آن اینکه «چه کسی، چه چیزی را از چه مجرایی و برای چه کسی و با چه تأثیری می‌گوید؟» (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۳۵-۱۲۵) در واقع، تحلیل محتوا عناصر محتوای پیام یا "چه را" مشخص می‌کند. تحلیل رسانه مسأله "مجرأ" را مشخص می‌کند و بررسی مخاطب نیز، مفهوم بررسی "چه کسی" را مشخص می‌کند. (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۳۵-۱۲۵) براساس نظر لاسول، بررسی کتاب ویژگی‌های فنی، محتوایی، مخاطبان و آثار پیام بر مخاطبین کتاب را دربرمی‌گیرد. یکی از محورهای مهم در این زمینه، نقد و بررسی محتوای کتاب است، یعنی محتوای کتاب چه می‌گوید؟ (معمدنژاد، ۱۳۷۱: ۳۴-۳۰) زیگموند فروید^۲ (مرگ: ۱۹۳۹ میلادی / ۱۳۱۸ شمسی) در مطالعه‌ای به بررسی عوامل اثرگذار بر درک محتوای نوشتاری پرداخت و در نهایت این عوامل را به این صورت بیان کرد: ۱. ساختار طراحی ۲. بسامد کلمات ۳. روابط فعل یا اسم ۴. طول جملات ۵. شماره‌بندی جمله‌ها ۶. تنوع یا یکنواختی ساختار جمله ۷. بسامد کلمات مصطلح و نامصطلح. همچنین، وی معتقد است: خواننده در هنگام خواندن متن به دو آستانه تحمل می‌رسد: الف) آستانه بیهودگی، یعنی متن اطلاعات کمی دارد. ب) آستانه پیچیدگی، یعنی زمانی که خواننده به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر نمی‌خواهد به خواندن ادامه دهد. البته ناگفته نماند که اطلاعاتی که یادآور تجارب شخصی خواننده متن باشد، روند درک مطالب را آسان‌تر خواهد کرد. (زارعیان، ۱۳۸۲: ۵۴-۳۷)

در رابطه با مفهوم تمدن نیز می‌توان به عقیده فروید اشاره کرد؛ به نظر او کلمه تمدن به مجموعه دستاوردها و نهادهایی گفته می‌شود که زندگی ما را از زندگی اسلاف

1. Harold Lasswell.

2. Sigmund Freud.

حیوانی مان دور می‌کند و دو مقصود دارد: یکی حفاظت از انسان در برابر طبیعت و دیگری تنظیم روابط بین انسان‌ها. تمدن نیرویی است که غرایز ابتدایی را محدود ساخته و آزادی افراد را دستخوش نیروی خود قرار می‌دهد و باز به‌همین جهت است که تمدن همواره از جانب عده‌ای معدود، سخت حمایت شده و در قالب قوانین و مقررات سبب اقتدار، سلطه و نیرومندی آن گروه بر اکثریتی قابل توجه می‌شود. با این توضیح، آشکار می‌شود که تمدن به خودی خود و بدان‌سان که گمان می‌رود محدودیت‌های طاقت‌فرسایی را موجب نمی‌شود و در حقیقت نقایص و معایبی که در تمدن امروزی مشاهده می‌شود، تراویده و پدید آمده از اصل تمدن نیست، بلکه از جانب اعمال‌گران و زورمندان است که برای سودجویی خود از آن بهره‌برداری می‌نمایند. (فروید، ۱۹۳۰: ۱۶-۱۳) یکی از افراد صاحب نظر در حوزه تمدن، زیگموند فروید است که در رابطه با تمدن و چگونگی شکل‌گیری آن کتابی تحت عنوان «تمدن و ملالت‌های آن» نوشته است. وی سرچشمه تمامی رنج‌های بشر را به تمدن و فرهنگ نسبت می‌دهد، یعنی رنجی که انسان با دستان خود بستر آن را فراهم می‌کند. برای بررسی موشکافانه‌تر این ادعا محقق بر آن شد تا به نقد و بررسی کتاب تمدن و ملالت‌های آن بپردازد:

روش‌شناسی

در تحقیق حاضر از روش «کاوش‌گری فلسفی انتقادی» برای نقد و بررسی کتاب استفاده شده است. کاوش‌گری فلسفی انتقادی به معنای وجود اندیشه فلسفی انتقادی بر عمل و جستجوی مبنای منطقی، روش‌های استدلال آوری، ارزش‌های راهنما یا هنجارهای حاکم بر اندیشه‌ها و کارهای آموزشی است. (ادموند سی. شورت ۱۳۹۸: ۲۴) مراحل این روش عبارت‌است از: تشریح مفروضات روش‌شناختی و هستی‌شناختی سنت پژوهشی در دست بررسی، مقایسه سنت‌های پژوهشی چندانگانه به منظور توجه به مساله تحت رسیدگی و تعیین کارایی شایسته‌ترین پارادایم یا سنت با اعمال معیار پیش‌روندگی (ادموند سی. شورت ۱۳۹۸: ۲۴) مراحل نقادی آموزشی از نظر

ویلرز^۱ (مرگ: ۲۰۰۳ میلادی / ۱۳۸۱ شمسی) شامل مشاهده، توصیف، تفسیر و ارزیابی است؛ از نظر مک‌کاچن^۲، این مراحل عبارت‌اند: توصیف، تفسیر و ارزیابی اثر (بارون، ۱۳۸۷: ۳۷۴) توصیف به معنای به تصویر کشیدن کیفیت موجود اثر، نکات اساسی و مهم آن و همچنین زمینه وسیع‌تری است که آموزش در آن قرار دارد. (ویلرز، ۱۳۸۱: ۳۷۹؛ بارون، ۱۳۸۷: ۳۷۹) تفسیر عبارت‌است از: نسبت‌دادن معانی به موقعیت؛ این معانی می‌توانند از درون یا بیرون حاصل شوند. ناگفته نماند که این گام از نقادی آموزشی نیازمند در نظر گرفتن معیارهایی برای نقد است؛ این معیارها می‌توانند براساس بافت تاریخی، نظریه‌های مختلف علمی و غیره ایجاد شوند. ارزیابی شامل اظهارنظر و عقیده درباره شایستگی و ارزش کل اثر یا اجزای آن است. در پژوهش حاضر مراحل کاوشگری فلسفی انتقادی با مراحل نقادی آموزشی تلفیق شده و قالب کلی آن شامل مراحل سه‌گانه: (۱) توصیف و تشریح (کتاب ۲) تحلیل و تفسیر محتوا و (۳) ارزیابی و تعیین کارایی آن است. در جدول زیر الگوی مورد استفاده برای نقد کتاب حاضر، به ارائه شده است.

الگوی مورد استفاده در نقد کتاب

۱- توصیف و تشریح	۲- تفسیر	۳- ارزیابی و تعیین کارایی
معرفی کتاب	تحلیل و تفسیر کتاب	تعیین نقاط قوت و ضعف کتاب قضاوت درباره کتاب

خلاصه این‌که در این پژوهش، کتاب تمدن و ملالت‌های آن از سه بعد صوری، ساختاری و محتوایی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. معیارهای بخش صوری شامل: «کیفیت چاپی و فنی» و «رعایت قواعد عمومی نگارش و ویرایش» و معیارهای بخش ساختاری شامل: «مقدمه»، «وجود فهرست منابع»، «خلاصه فصول»، «فعالیت‌هایی برای یادگیری» و «سئوالات ارزیابی» است. معیارهای بخش محتوایی نیز، مواردی چون «نظم منطقی مطالب»، «تجزیه و تحلیل علمی مسائل موردنظر»، «نوآوری» و

1. Willis

2. McCutcheon

«جامعیت» را شامل می‌شد. در نهایت، اطلاعات به صورت تحلیل محتوای کیفی آنالیز شده است.

یافته‌ها

۱. توصیف و تشریح (معرفی) کتاب

الف. کتاب تمدن و ملالت‌های آن، اثر زیگموند فروید است، کسی که او را یکی از بزرگ‌ترین نوابغ قرن بیستم و بنیان‌گذار مدرسه روانکاوی روانشناسی می‌دانند. برخی آثار او عبارت‌اند از: یک طرح تحلیل روانی، بازدارنده‌ها، علائم و اضطراب، سخنرانی‌های مقدماتی جدید در زمینه تحلیل روانی و غیره. فروید با رویکردی روانکاوانه کتاب تمدن و ملالت‌های آن را نگاشته است و در آن، فرهنگ و تمدن و چگونگی پدید آمدن آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. محور اصلی این اثر عبارت‌است از: بحث درباره تضادی آشتی ناپذیر میان دو نیروی متخاصم در روان بشر که غالب شدن یکی بر دیگری سرنوشت تمدن را تعیین خواهد کرد. این دو نیرو طبق نظریه فروید از سایق عشق و مرگ نشأت می‌گیرند و تاریخ نوع بشر تا به امروز برای از میان برداشتن تضاد بین این دو نیرو راه‌حلی نیافته است.

ب. عنوان اصلی کتاب به زبان آلمانی عبارت‌است از: "Das Unbehagen in der kultur"، این کتاب در سال ۱۹۲۹ میلادی/۱۳۰۸ شمسی نوشته و در سال ۱۹۳۰ میلادی/۱۳۰۹ شمسی به زبان آلمانی چاپ شده است و آن‌چنان مورد استقبال قرار گرفت که در کمتر از یک سال به چاپ دوم رسید. علاوه بر این، در بسیاری از کشورهای جهان هم منتشر شد که مورد استقبال ویژه خوانندگان قرار گرفت و به یکی از آثار پرفروش بدل شد. محمد مبشری آن را به فارسی ترجمه کرده که در سال ۱۳۸۳ شمسی به اهتمام انتشارات ماهی، چاپ اول آن انتشار یافت و در سال ۱۴۰۰ شمسی به چاپ یازدهم رسید. این کتاب در هشت فصل تدوین شده و مترجم نیز، پیشگفتاری به آن افزوده است. تعداد صفحات ترجمه شده این اثر ۱۲۸ صفحه است. البته ترجمه‌های دیگری نیز از این اثر وجود دارد؛ به طوری که شاهرخ علی مرادیان در

سال ۱۳۹۲ شمسی آن را با عنوان "ناخوشی های تمدن" ترجمه کرده است. ترجمه های دیگر این اثر عبارتند از: "ناخرسندی های تمدن" و "ناخوشایندی های فرهنگ".

ج. زیگموند فروید (به آلمانی Sigmund Freud) تاریخ تولد وی ۶ مه ۱۸۵۶ میلادی / ۱۶ اردیبهشت ۱۲۳۵ شمسی و تاریخ وفات او ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی / ۳۱ شهریور ۱۳۱۸ شمسی) است. فروید عصب شناس برجسته اتریشی و بنیان گذار دانش روانکاوی، به عنوان یک روش درمانی در روان شناسی است. او در سال ۱۸۸۱ میلادی / ۱۲۶۰ شمسی از دانشگاه وین، پذیرش گرفت و سپس در زمینه های اختلالات مغزی و گفتار درمانی و شناخت بیماری نادر آروشا کالبدشناسی اعصاب میکروسکوپی، در بیمارستان عمومی وین، شروع به پژوهش کرد. او به عنوان استاد دانشگاه در رشته نوروپاتولوژی، در سال ۱۸۸۵ میلادی / ۱۲۶۴ شمسی منصوب شد و در سال ۱۹۰۲ میلادی / ۱۲۸۱ شمسی به عنوان پروفسور، شناخته شد. فروید حدود چهل سالگی یک دوره کامل افسردگی و شیدایی را تجربه کرد. او با خودکای موفق شد که به حالت نرمال برگردد و بعد از پشت سر گذاشتن این دوران، کتاب هایی نیز، به تحریر درآورد. فروید ۳۳ بار به دلیل سرطان دهان، تحت عمل جراحی قرار گرفت. در اواخر سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی / شهریور ۱۳۱۸ شمسی نزد پزشک خود چنین گفته است: «دیگر برای من چیزی جز عذاب وجود ندارد و زندگی برایم معنای دیگری نمی دهد.» (استون، ۱۳۹۹: ۷۱۶) و از پزشک خود خواست که به زندگی او خاتمه دهد. پزشک وی با درخواست او موافقت کرد و سرانجام زیگموند فروید در سن ۷۴ سالگی به خواست خود به دردهایش خاتمه داد و توسط پزشک و تزریق مورفین درگذشت. فروید هنوز هم بزرگ ترین نظریه پرداز روانکاوی به شمار می رود.

۲. تحلیل و تفسیر کتاب از سه بعد صوری، ساختاری و محتوایی

۲-۱. تحلیل و تفسیر ویژگی های مهم اثر از بُعد صوری (شکل ظاهری)

الف. از بعد صوری یا شکل ظاهری و به لحاظ کیفیت صفحه آرایی و صحافی، کتاب ترجمه شده در وضعیت مطلوبی قرار دارد.

ب. جنس جلد کتاب ترجمه شده نیز از نوع شومیز و مات است و در طراحی جلد آن تنها از یک رنگ استفاده شده و هیچ‌گونه تصویری روی جلد وجود ندارد و بخش زیادی از آن، خالی است، البته تصویر خود فروید طرح جلد اثر اصلی است که به زبان آلمانی نوشته شده است. همچنین این اثر فاقد بخش پیام کتاب در پشت جلد است.

ج. از لحاظ دارابودن عطف و وجود اطلاعات ضروری در این بخش، کتاب در وضعیت مطلوبی قرار دارد. در عطف یا ستون فقرات کتاب عنوان اثر، نام مؤلف و مترجم به همراه لوگو و نام انتشارات ارائه شده است و این کمک می‌کند تا در چینش‌های عمودی کتاب‌ها در قفسه کتابخانه یا چینش افقی کتاب‌ها بر روی هم، به راحتی قابل تشخیص و انتخاب باشد.

د. کتاب ترجمه شده به لحاظ قطع یا اندازه از نوع رقعی و اندازه‌های آن در ابعاد ۱۴ در ۲۱ سانتی‌متر است. انتخاب این قطع برای کتاب باعث سهولت در حمل و نقل و جای‌گیری آن در قفسه کتابخانه می‌شود.

هـ. از نظر همخوان بودن عنوان کتاب ترجمه شده با تصویر روی جلد آن، می‌توان گفت اثر ترجمه شده فاقد هرگونه شکل بوده اما در اثر اصلی از تصویر خود نویسنده استفاده شده است. فروید در طراحی جلد اکثر کتاب‌هایش از تصویر خودش استفاده کرده که منجر به پیروی از سبک خاصی برای این نویسنده شده است؛ به‌طوری‌که افراد با مشاهده تصویر فروید بر روی جلد متوجه خواهند شد که این کتاب یکی از آثار فروید است.

و. در اثر ترجمه شده نام و لوگوی ناشر روی جلد، عطف و پشت جلد آن قرار دارد که با اصول چاپ کتاب مطابقت دارد.

ز. عنوان کتاب و نام نویسنده به زبان آلمانی و نام مترجم به زبان انگلیسی در پشت جلد کتاب ترجمه شده، آمده است که با اصول چاپ کتاب مطابقت دارد.

۲-۲. تحلیل و تفسیر ویژگی‌های مهم اثر از بعد ساختاری

الف. کتاب حاضر در هشت فصل تدوین شده اما فاقد فهرست مطالب است. بنابراین خوانندگان نمی‌توانند در یک نگاه و به صورت منظم با عنوان، فهرست مطالب و جزئیات هر فصل آشنا شوند. این امر باعث عدم امکان جستجوی موضوعی در ذیل هر عنوان از فصل‌ها شده است.

ب. نویسنده برای این اثر پیش‌گفتاری را تدارک ندیده که بررسی به‌عمل‌آمده از ترجمه انگلیسی آن گویای این امر است، اما در ترجمه فارسی، مترجم پیش‌گفتاری را در رابطه با این اثر نوشته است. مترجم در پیش‌گفتار به‌خوبی معرفی اجمالی را از محتوای اثر به همراه نحوه سازماندهی مطالب کتاب، فلسفه حاکم بر آن و مزایای مطالعه آن ارائه کرده است.

ج. در ابتدای هر فصل هیچ‌گونه مقدمه‌ای به‌صورت مشخص وجود ندارد بلکه متن طوری تنظیم شده که مقدمه در دل متن اصلی وجود داشته و در ادامه وارد بحث‌های اصلی‌تر می‌شود.

د. در انتهای هر فصل، بخش خلاصه نیز، وجود ندارد تا گزیده‌های از محتوای فصل حاضر ارائه دهد.

هـ. در برخی از کتاب‌ها نویسندگان بعد از اتمام هر فصل، فعالیت‌هایی را برای یادگیری بیشتر خوانندگان از مطالب آن فصل ارائه می‌دهند، در واقع با کمک این بخش خوانندگان می‌توانند به کاربرد مطالبی که در فصل بیان شده، بیندیشند و سعی کنند تا از آنها در واقعیت و به‌صورت عملی، استفاده کنند. می‌توان گفت این بخش، مسیر استفاده از محتوای فصل را برای خوانندگان مشخص می‌کند ولی این کتاب فاقد هرگونه فعالیتی برای یادگیری بیشتر خوانندگان است.

و. کتاب فاقد فهرست منابع است که جایگاه آن در برخی کتاب‌ها، در انتهای هر فصل و در برخی دیگر در انتهای کتاب است. کاربرد فهرست منابع از این قرار است که خوانندگان می‌توانند با منابعی که اطلاعات کتاب از آن جمع‌آوری شده است، آشنا شوند و در صورت تمایل برای به‌دست‌آوردن اطلاعات بیشتر از منابع مرتبط دیگر نیز، استفاده کنند.

ز. از ویژگی‌های برجسته کتاب‌ها، برخورداری از انواع تصویر، نمودار و جدول‌های جذاب و اغلب قابل درک سریع برای مخاطب است که اثر حاضر فاقد هرگونه تصویر، نمودار و شکل است.

ح. در انتهای هر بخش، پی‌نوشت قرار دارد. برای پرهیز از درازگویی و گسستگی متن نوشتار، اطلاعات و آگاهی‌های فرعی و لازم و مطالب طولانی‌تر و توضیحات تفصیلی درباره هر نکته‌ای از متن آن‌را به پی‌نوشت منتقل می‌کنند اما کتاب حاضر فاقد بخش پی‌نوشت است.

۳-۲. تحلیل و تفسیر ویژگی‌های مهم اثر از بعد محتوایی

عنوانی که در ابتدا فروید برای این نوشته انتخاب کرد عبارت‌بوداز: *Das unglück in der Kulture* که به معنای "شور بختی" در تمدن است، اما بعد به "Das Unbehagen" و به معنای "ملالت" تبدیل شد، واژه‌ای که به عقیده مترجمان انگلیسی و فرانسه این کتاب در هیچ‌یک از این دو زبان معادل دقیقی ندارد. کلمه "Unbehagen" در آلمانی بیانگر احساس ناخوشایندی است که نه‌تنها برای فرد، کاملاً واضح و روشن نیست، بلکه مبهم و پراکنده است. این کلمه در فارسی به واژه ناخوشایندی و ناخرسندی هم ترجمه شده است اما با توجه به ویژگی‌های مستتر در آن، چندان رسا نیست. شاید ملالت نیز معادل دقیقی نباشد، ولی به نظر مترجم این کتاب، به درک این واژه آلمانی نزدیک‌تر است. یکی از مشکلات ترجمه همین موضوع است که واقعا برای برخی از کلمات و واژه‌ها در یک زبان، معادل دقیقی در دیگر زبان‌ها وجود ندارد و همین امر، باعث می‌شود که گاهی اوقات منظور اصلی نویسنده کتاب به‌وضوح به دیگر زبان‌ها انتقال نیابد. نکته مهم دیگر، ترجمه واژه "Kultur" است که در زبان آلمانی هم به معنای فرهنگ و هم به معنای تمدن به‌کار می‌رود، اما مترجم ذکر کرده است که اگر در همه موارد به جای تمدن از واژه فرهنگ استفاده می‌کردم، مفهوم برخی از جملات نارسا یا حتی غلط می‌شد. در این جا، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که مراد فروید در این بحث، نوع خاصی از فرهنگ و تمدن نیست، بلکه او تفاوت توحش و مدنیت را مدنظر داشت. از این گذشته، فروید کاملاً به زبان انگلیسی

تسلط داشت و حتی برخی از آثارش را به زبان انگلیسی نوشته است؛ باین‌همه، ترجمه واژه آلمانی "kultur" به واژه انگلیسی "civilization" را بی هیچ ایرادی پذیرفته است.

۳. ارزیابی و تعیین کارایی کتاب

۱-۳. خلاصه، نقد و ارزیابی محتوایی فصل اول: در این فصل فروید مطالعه خود را به صورت گفت‌وگو با دوستی آغاز می‌کند و در آن مدعی است که بیشتر افراد، نوعی احساس مذهبی دارند که او این احساس را در خود ندارد. او دین و عقیده را عجیب و اغلب خسته‌کننده می‌پندارد اما او می‌داند که دیگران تمایلی ذاتی به دین، خدا یا خدایان دارند. واضح است که دین نیروی محرک مهمی در زندگی او نیست، اما اذعان دارد که دین برای بسیاری از افراد مهم است. توانایی او در ارجاع به خود و استقبال او از نظرات دیگران در نوشته‌های فروید قابل تأمل است؟! (فروید، ۱۳۸۳: ۱۶) فروید واکنشی مردانه نسبت به دین دارد و تنها رابطه دوگانه جنس مذکر با پدر در دوران کودکی فرد و نژاد او، محور دین را تشکیل می‌دهد. بنابراین این طور برداشت می‌شود که جنس مرد در اکتساب دین و اخلاق و درک اجتماعی نقش اصلی و رهبر گونه‌ای را بر عهده دارد. (نارویی، ۱۳۸۷: ۱۰۹)

فروید به دنبال بررسی ابزاری است که از طریق آن، فرد با انتزاعی مانند "خدا" ارتباط برقرار می‌کند. فروید، همان‌طور که در مقالات دیگرش بیان می‌کند خود را به "نهاد، ایگو و سوپر ایگو" تقسیم می‌کند. "نهاد" تنها جزئی از شخصیت است که از زمان تولد، حی و حاضر است. این جنبه از شخصیت، کاملاً ناخودآگاه است و شامل رفتارهای غریزی و ابتدایی مانند رفع گرسنگی و تشنگی است. "ایگو" جزئی از شخصیت است که مسئول برخورد با واقعیت‌ها است، بنابراین به دنبال راه کارهای واقع بینانه و اجتماعی مناسب برای رسیدن به خواسته‌ها است. در بسیاری از موارد نهاد، انگیزه و میلی را در ما ایجاد می‌کند و ایگو اجازه می‌دهد که این میل در زمان مکان مناسب برآورده شود. "سوپر ایگو" آخرین جز توسعه یافته در شخصیت انسان‌ها است. "سوپر ایگو" جنبه‌ای از شخصیت است که تمام استانداردهای اخلاقی و آرمانی

که از والدین و جامعه به دست آورده‌ایم را دربرمی‌گیرد. درواقع، احساس ما نسبت به درست و غلط بودن از این قسمت، ناشی می‌شود. سوپر ایگو، دستورالعمل‌هایی را برای قضاوت فراهم می‌کند. تقسیم بین نهاد، ایگو و سوپرایگو در کار فروید یک امر محوری است و فراتر از تمدن و ملالت‌های آن، به بررسی لایه‌های زیرین ذهن نیز می‌پردازد.

نکته جالب دیگری که در این فصل به آن پرداخته شد "من" درون است که به خوبی و با دلایل محکم ثابت می‌شود که حتی من درون نیز، با رشد جسمانی فرد تغییر می‌کند و نیازهایش به تناسب سن فرد، فرق می‌کند. در واقع، به موازات رشد جسمانی فرد، من درون نیز به رشد و تعالی خواهد رسید و این که محیط بیرون بر من درون تأثیر بسزایی دارد. او با طرح مثال‌هایی در این زمینه، به وضوح این موضوع را برای خواننده شفاف و قابل درک کرده است. (فروید، ۱۳۸۳: ۲۰)

در این فصل فروید سعی کرده است تا با مقایسه انسان کنونی و گذشته‌اش، خواننده را به فکر وادارد که به طرز عمیق‌تری به این تغییرات توجه نماید. برای رسیدن به این هدف، با مثال زدن از "شهر رم" و تغییر و تحولات آن آغاز می‌کند؛ وی در انتهای توضیحاتش در مورد شهر رم خواننده را به مرز بیهودگی این مثال و غیر مرتبط بودن آن با بحث اصلی، پیش می‌برد. وی حتی این موضوع را اذعان می‌دارد که این مثال، مقایسه درستی با تکامل انسان نیست چراکه انسان موجودی زنده است و قیاس آن با اجسام و ساختمان‌ها و قطعات یک شهر، مثال درستی نمی‌تواند باشد؛ اما درهمین-حین، مثالی از بدن انسان و ویژگی‌های آن که همگی زنده، قابل رشد و پویا هستند، می‌آورد. نکته قابل تأمل این است که در مثال زنده و پویای بدن نیز، همان نتیجه‌ای حاصل می‌شود که در مثال شهر و تغییرات آن به عنوان عنصری بی جان و روح به-دست آمده بود و در این جاست که خواننده به فکر می‌رود که باید عمیق‌تر به پیرامون خود دقت کند. (فروید، ۱۳۸۳: ۲۲)

با این حال، مانند بسیاری از استعاره‌های فروید، ایده مقایسه و معماری ذهن انسان با شهر رم، ایده کاملی نیست و اصلاً مقایسه انسان که دارای روحی متعالی است با یک شهر و ویژگی‌های خاص آن درست نمی‌باشد. فروید خاطرنشان می‌کند که ذهن،

کاملاً شبیه هر چیزی که در جهان می‌بینیم، نیست. ما می‌توانیم نیروهای بنیادی آن را نیروهای فیزیکی در نظر بگیریم و می‌توانیم ویژگی‌های آن را با ویژگی‌های دنیای فیزیکی که در آن زندگی می‌کنیم مقایسه کنیم، اما تجسم نقدپذیری و انعطاف‌پذیری ذهن، همان‌طور که رؤیاها و وسواس‌ها، نشان می‌دهند، دشوارتر از چیزی شبیه به آن است.

فروید از جمله کسانی است که جهان را مادی می‌انگارد و در ورای آن به امور دیگر اعتقادی ندارد. بی‌تردید رویکرد او به انسان، جهان و خدا با چنین نگاهی، بسیار متفاوت از فردی الهی است که جهان مادی و ملموس را پایین‌ترین سطح هستی و ضعیف‌ترین مرتبه آن می‌داند. به باور انسان الهی رویکرد مادی به جهان هستی، رویکردی ناشی از انس گرفتن آدمی به نخستین اموری است که به آنها بر می‌خورد. همین آشنایی اولیه موجب می‌شود تا فرد در برابر ایمان آوردن به ذات پدید آور امور مادی مقاومت کند. چنین انسانی به صورت رشد نیافته، در ارتباط با هستی باقی می‌ماند. این رویکرد در برخورد فروید با هستی به چشم می‌خورد. از این رو اندیشه او در مقابل رویکرد ده‌ها دانشمند از رشته‌های مختلف و صاحب‌نظران ادیان مختلف قرار دارد. این رویکرد او بسیار سطحی است. اینان کسانی هستند که خداوند درباره آنها می‌گوید: "هر کس در این جهان نابینا است در عالم آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر خواهد بود." (سوره اسراء آیه ۷۲). این افراد همان‌هایی هستند که برای کشف قواعد حاکم بر جهان عمری می‌گذارند، ولی عامل قاعده‌مند ساز و آفریننده قواعد را در نمی‌یابند. (نارویی ۱۳۸۷: ۱۱۱)

۲-۳. خلاصه، نقد و ارزیابی محتوایی فصل دوم: فروید فصل دوم را در تلاشی برای از بین بردن تداوم احساس مذهبی در دنیای مدرن آغاز می‌کند، جایی که دستاوردهای هنری و علمی، به ویژه در غرب (از نظر او) در سطح بسیار بالایی رخ می‌دهد. فروید اعتراف می‌کند که با وجود این دستاوردهای بزرگ هنری و علمی، گه‌گاهی از تداوم احساس مذهبی گیج شده است، زیرا هنر و علم مستلزم پرورش ذهن است، اما دین بر پایه رابطه پدر و کودک‌کش استوار است. در این جا او نگرش خصمانه‌تری نسبت به باور دینی دارد و اعتراف می‌کند که نمی‌فهمد چگونه است که افراد باهوش، منطقی و

در واقع علمی، مذهبی هستند. بنابراین، فروید می‌پذیرد که نباید دین و عینیت علمی را به طور مؤثر متضاد دید. (فروید، ۱۳۸۳: ۳۰)

فروید سوال می‌کند که معنا و هدف زندگی چیست؟ او توضیح می‌دهد که احتمالاً این سؤال، پاسخی ندارد، اما شاید بتوان گفت که: هدف زندگی شادی است. فروید از خود می‌پرسد که آیا این به «اصل لذت» مربوط می‌شود، یا به میل انسان برای اطمینان از رضایت جسمانی خود مرتبط است. او می‌گوید که: لذت می‌تواند با این واقعیت پیوند داشته باشد که انسان‌ها اغلب لذت خود را به طور نسبی می‌یابند، به عبارتی با مقایسه آن با نمونه‌هایی از درد در زندگی خود، احساس لذت را تعریف می‌کنند. اصل لذت، اگرچه در ظاهر اساسی به نظر می‌رسد، اما در واقع ایده نسبتاً پیچیده‌ای است. او یادآور می‌شود که لذت تا حدی به عنوان فقدان درد شناخته می‌شود و تنها با تجربه درد می‌توانیم لذت را درک کنیم. بنابراین، انسان برای کسب لذت سعی دارد تا رنج و درد را از زندگی خود حذف کند که از جمله راه‌های رسیدن به این مهم را استفاده از داروها برای پوشاندن درد، گوشه‌نشینی و دوری جستن از دنیا و آدم‌های دیگر، از بین بردن غرایز با کمک ورزش یوگا یا دیگر روش‌های مراقبه می‌دانند؛ اما اثبات شده است که با استفاده از این روش‌ها ممکن است که افراد لذت خاصی را به دست آورند یا از نوعی از درد رهایی یابند اما قطعاً این امر منجر به ایجاد نوع و مقدار دیگری از درد و رنج خواهد شد.

از نظر فروید، رایج‌ترین روش کسب لذت و از بین بردن درد، «تعالی انگیزه‌های غریزی» یا تبدیل انگیزه‌های لذت (سکس، غذا و خواب) به اهداف اجتماعی مولد و جمعی است. فروید نشان خواهد داد که تمدن چگونه این انگیزه‌ها را هدایت می‌کند. فروید همچنین در این فصل اذعان می‌کند که خوشبختی و رضایت انسان به ندرت در خلاء به دست می‌آید؛ در عوض، این رضایت در روابط انسانی، به ویژه در رابطه‌های عاشقانه رخ می‌دهد. «اقتصاد» که فروید در این جا به آن اشاره می‌کند، به عنوان استعاره‌ای است که برای بیان تعادل بین نیازها و خواسته‌های هریک از اعضای یک رابطه عاشقانه به کار می‌رود. (فروید، ۱۳۸۳: ۳۳)

از نظر فروید برخی افراد تمایل دارند زندگی خود را با دیگری تقسیم کنند و در مقابل برخی دیگر رضایت نفس را در درجه اول از زندگی با خود می‌یابند. بنابراین، از نظر او، دین مکانیسمی خارج از خود است که به تنظیم غرایز انسانی کمک می‌کند به طوری که عشق را یا به سمت افراد دیگر هدایت می‌کند یا به سمت خداوند. فروید معتقد است که دین مجموعه‌ای از اصول است که فقط برای افراد خاص و فقط در لحظات تاریخی خاص کار می‌کند البته، خود فروید باور دینی را غیرواقعی و غیر مفید می‌داند و نمی‌تواند خواسته‌های خود را با استفاده از اصول دینی تنظیم کند، اما دیگرانی هستند که می‌توانند این کار را انجام دهند. (فروید، ۱۳۸۳: ۴۴)

۳-۳. خلاصه، نقد و ارزیابی محتوایی فصل سوم: فروید در این فصل علل رنج انسان را به سه دسته کلی تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از: «قدرت برتر طبیعت»، «ناتوانی بدن خودمان» و «روابط انسان‌ها در خانواده، دولت و جامعه» فروید معتقد است: دو مورد اول، پیامدهای اجتناب ناپذیر زنده بودن هستند. طبیعت همیشه قدرتمند خواهد بود و بدن در مقایسه با آن، همیشه ضعیف است، اما در این جا، این سؤال به ذهن فروید می‌رسد که آیا سومین رابطه یعنی روابط انسانی، علت ضروری رنج است؟ آیا انسان‌ها با «ترک کردن» تمدن و بازگشت به حالت «ابتدایی» وضعیت بهتری را خواهند داشت، به عبارتی رنج کمتری را خواهند کشید؟ او تلاش می‌کند بفهمد که چگونه انسان‌ها می‌توانند چنین احساس بدبختی کنند. موضوع خوشایندی نیست، اما فروید با انجام این تحلیل نشان می‌دهد که قدرت‌های وحشتناک طبیعت در مقایسه با ظلمی که انسان‌ها می‌توانند بر یکدیگر اعمال کنند، کم‌رنگ است. (فروید، ۱۳۸۳: ۴۸)

فروید نشان می‌دهد که در عصر اکتشافات استعماری، مردمان «ابتدایی» در آفریقا، آسیا و سایر نقاط جهان نسبت به اروپاییان مدرن که در پاریس یا رم زندگی می‌کنند، به دور از رنج‌های متمدن شدن بوده و ذاتا شادتر و نزدیک‌تر به طبیعت هستند. همچنین فروید در این جا به مشکلاتی که پیشرفت تکنولوژی ممکن است برای زندگی بشر ایجاد کند، می‌پردازد. به عنوان مثال، ایجاد خط راه آهن پیشرفت بسیار خوبی است و باعث طی سریع فاصله بین مکان‌های مختلف شده است اما در کنار آن، همین

خط آهن می‌تواند منجر به انتشار سریع‌تر بیماری‌ها در مناطق مختلف شود. این عقیده فروید را می‌توان در جامعه امروزی و قرن ۲۱ درک کرد. به عنوان مثال، بیماری کووید ۱۹ که به سرعت از طریق تکنولوژی نقل و انتقال در کل جهان منتشر شد. او خاطر نشان می‌کند که اگرچه تکنولوژی نقل و انتقال باعث کوچک شدن جهان یا به تعبیر مارشال مک لوهان^۱ (مرگ: ۱۹۸۰ میلادی / ۱۳۵۹ شمسی) موجب "دهکده جهانی"^۲ شده است، و ما به سرعت می‌توانیم از اخبار و اطلاعات سراسر جهان با خبر شویم و بسیاری از کارهای مفید دیگر را انجام دهیم اما یکی از مضرات آن نیز همه-گیر شدن این بیماری در کل دنیا است.

جمع بندی فروید از این مبحث چنین است که شادی خود یک مقوله ذهنی است و از جامعه‌ای تا جامعه دیگر و در افراد مختلف در سنین مختلف متفاوت است. فروید در مقایسه بین انسان‌هایی که در عصر حجر می‌زیسته‌اند و انسان‌های قرن هفده، معتقد است که انسان‌های عصر حجر به دلیل گرفتارنشدن در چنگان تکنولوژی و آلودگی‌هایی که برای‌شان به دنبال داشته است، انسان‌هایی شادتر بوده‌اند. البته فروید در ابراز این عقیده از اطمینان کامل برخوردار نیست. به عبارت دیگر، هیچ دلیلی برای اثبات این ادعا نداشته است و فقط نظر خود را با تردید بیان می‌کند.

فروید تمدن را این‌گونه تعریف می‌کند: «مجموع دستاوردها و مقرراتی که زندگی ما را از زندگی حیوانات متمایز کرده و دو هدف را دنبال می‌کند؛ ۱. محافظت از انسان در برابر طبیعت، ۲. تنظیم روابط متقابل آنها» (فروید، ۱۳۸۳: ۵۰). برای فروید درک حفاظت در برابر طبیعت آسان است. «موتورها» و دیگر ماشین‌های صنعتی به انسان این امکان را داده‌اند که سکونت‌گاه‌ها و شهرها را بسازند و در صورت لزوم، نیروهای طبیعی را با استفاده از سدها، جاده‌ها و دیوارها مهار کنند. فروید می‌افزاید: «انسان‌ها در مهار محیط خود، چنان مؤثر شده‌اند که شروع به کنترل نیروهای طبیعت به روشی کرده‌اند که ممکن است خدا کنترل داشته باشد. انسان‌ها حداقل در مواردی مانند مدیریت سیل، جلوگیری از آتش‌سوزی و پیمایش در کره زمین، خدایی کرده‌اند.»

1. Marshal McLuhan.

2. Global Village.

(فروید، ۱۳۸۳: ۵۳) فروید گاه به وضوح از اصطلاح خدا استفاده می‌کند. در جوامع پیشا مدرن، خدا معمولاً از هر نیرویی سرچشمه می‌گیرد که به اندازه کافی با تلاش انسان قابل توضیح نباشد. بنابراین، هنگامی که رعد و برق به خوبی درک نمی‌شد، منطقی بود که این نیروها را به قدرت‌های الهی نسبت دهند، اما از آنجایی که انسان‌ها اکنون جهان را به معنای علمی دقیق‌تر درک می‌کنند و به این دلیل که می‌توانند محیط خود را به روش‌های عمیقی دستکاری کنند، این مفهوم الهی تا حدودی کم‌رنگ شده است چراکه اکنون انسان‌ها به همان اندازه قدرتمند هستند که تصور می‌کردند خدایان قدیمی‌شان قدرتمند بوده‌اند.

هدف دوم تمدن یعنی روابط بین انسان‌ها، توسط نیروهای ظریف‌تری اداره می‌شود. فروید می‌گوید: جنبه دیگری از فرهنگ که در رابطه با روابط انسانی اهمیت پیدا می‌کند جنبه «زیبایی شناختی» است که به لحاظ فایده، کاملاً «غیرضروری» است؛ زیرا زیبایی چیزی را نمی‌سازد و از هیچ‌کس محافظت نمی‌کند اما با این حال، ویژگی است که توسط همه جوامع توسعه یافته بسیار ارزشمند تلقی می‌شود. فروید معتقد است که نظافت و نظم با زیبایی مرتبط است و همچنین از اصول سازمانی تمدن‌های بشری محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، زیبایی چیزی است که تمدن‌های «توسعه یافته» را از تمدن‌های «توسعه نیافته» متمایز می‌کند، لذا یک تابلو نقاشی که هیچ هدفی برای بقای انسان ندارد، در جوامع توسعه یافته برجسته می‌شود.

فروید معتقد بود: «تمدن‌ها در میل خود به زیبایی، نظم و پاکیزگی و با دستیابی به این جنبه‌های اساسی‌تر سازمان‌دهی انسانی، طبیعتاً به‌سوی دغدغه فکری آنها به حوزه‌های عالی می‌روند.» (فروید، ۱۳۸۳: ۵۸) از نظر فروید از جمله حوزه‌های عالی می‌توان به تفکر مذهبی، فلسفه، حدس و گمان ریاضی و سایر اشکال استدلال انتزاعی اشاره کرد. او ادعا می‌کند که رابطه مستقیمی بین میزان توسعه یافته بودن یک جامعه و میزان «ناب و خالص بودن» توانایی‌های فکری آن وجود دارد. به عنوان مثال، جامعه‌ای که نگران غذا نیست، زمان بیشتری برای نگرانی در مورد اصول اساسی و ریاضی دارد.

فروید نکته پایانی و بسیار مهمی را در این فصل بیان می‌کند: این که توسعه تمدن‌ها آینه رشد افراد است. در دوران کودکی، غرایز از مراحل پست‌تر که در درجه اول شامل

خوردن و آشامیدن و دفع فضولات از بدن می شود به غرایز والاتر مثل مادری، عشق و مرگ، تغییر مسیر می دهند. در تمدن‌ها نیز، این روند را می توان یافت.

۳-۴. خلاصه، نقد و ارزیابی محتوایی فصل چهارم: فروید ادعا دارد که ذهن و جامعه در رشد خود یکسان نیستند، بنابراین او در این فصل تلاش می کند تا مشخص کند که تمدن‌ها دقیقاً چگونه سرچشمه می گیرند، پیشرفت می کنند و تا چه مراحل، پیش می روند. استدلال‌های فروید در این فصل شاید دور از دسترس‌ترین و ضعیف‌ترین استدلال‌های کتاب باشد، اما همچنان در تحلیل اندیشه‌های او می تواند، مورد توجه باشد. به عبارت دیگر، ایده‌های فروید در مورد رشد انسان نشان می دهد که فروید چقدر برای میل جنسی و آرزوی انسان برای تأمین آن در آینده، اهمیت قائل است. در نتیجه فروید واحدهای خانواده را اساساً به عنوان ساختارهای محافظی تصور می کند که میل جنسی و سایر نیازهای اساسی را تضمین می کند. جوامع انسانی، در این راستا، لزوماً بر روی واحدهای خانوادگی مبتنی بر زن و مرد بنا شده‌اند. (فروید، ۱۳۸۳: ۶۷)

در رابطه با عشق، فروید نظر خودش را چنین بیان می کند که عشق به طور اجتناب ناپذیری با شادی پیوند خورده است و رابطه‌ای از نیاز، میل و حسادت بالقوه بین دو نفر است. فروید معتقد است که نوع عشقی که در برخی از فلسفه‌ها، به ویژه دین مسیحیت ستایش می شود، یعنی عشق به هم نوع و دستور "دوست داشتن همسایه مانند دوست داشتن خود" یک انحراف است و آن را چیزی می داند که تقریباً مدیریت آن برای اکثر انسان‌ها غیرممکن است. از نظر فروید، عشق جنسی، سخاوت روحی نیست، بلکه میلی است که یک طرف در دیگری مجموعه خاصی از رضایت‌های جسمی و روحی خود را می یابد، اما مفهوم عشق در مسیحیت که به آن "قانون طلایی" گفته می شود را نوعی همدلی و سخاوت روحی می داند. (فروید، ۱۳۸۳: ۷۰)

در انجیل، مسیح به صراحت استدلال می کند که باید دیگران را دوست داشت نه به خاطر کاری که آن افراد می توانند برای ما انجام دهند، بلکه صرفاً به این دلیل که عشق خود نهایت خیر است. از نظر فروید، عشق نمی تواند به این شکل عمل کند زیرا عشق از نظر او یک هدف نیست، بلکه یک انگیزه است، پس، وسیله‌ای برای به انجام رساندن کارها است. به عقیده او، عشق به معنای حسادت، اضطراب و قدرتی است که مانند

جسب، باعث پیوند خانواده‌ها و جوامع با یکدیگر شده است. تصور فروید از تمایلات جنسی «نادرست» یکی دیگر از ایده‌های بحث برانگیز است، زیرا تقریباً در تمام جوامع، این تابو و مترود است که افراد در یک ساختار خانوادگی، چه بیولوژیکی و چه غیر بیولوژیکی، وارد رابطه جنسی شوند.

فروید آنچه را که دلیل روشنی برای آن در زندگی انسان نمی‌یافت، به غریزه جنسی ربط می‌داد. او با چنین نگاهی دین و دین داری را در زندگی آدمیان به علاقه مندی پسران به تصاحب زنان پدر نسبت داد. نکته قابل توجه در این زمینه آن است که انسان در برخی از اندام‌هایش لذت‌هایی را درک می‌کند، ولی هر کدام از این اندام‌ها، لذت یکسانی را به وجود نمی‌آورند. برای مثال، چه بسا منظور از لمس کردن، نوازش کردن صورت فرزند، آرام سازی کودک گریان یا لذت جنسی باشد؛ یعنی هر کدام از این رفتارها لذت خاصی را به دنبال داشته باشند. (نارویی ۱۳۸۷: ۱۱۷)

۳-۵. خلاصه، نقد و ارزیابی محتوایی فصل پنجم: "روان رنجور" یک اصطلاح مهم در سیستم روانکاوی فروید است. در تعریف ارائه شده در این فصل، روان رنجور، چیزی شبیه «ابر فراوانی» است، به عبارتی، سر ریز انرژی‌های عصبی که باعث می‌شود افراد روان رنجور در فعالیت در دنیای اجتماعی با مشکل مواجه شوند. فروید معتقد است: «سرخوردگی‌های جنسی» که جامعه بر افراد تحمیل می‌کند، باعث می‌شود افراد خاصی که به عنوان روان رنجور شناخته می‌شوند، علائم خاصی را در پاسخ به این سرخوردگی نشان دهند، مثلاً نگرانی بیش از حد یا وسواس‌های فکری؟!

فروید توجه خود را به مفهوم قانون طلایی، معطوف می‌کند، که او به دنبال تجزیه و تحلیل آن است، و آن را با جزئیات بیشتری رد می‌کند، زیرا فروید استدلال می‌کند این قاعده، زمانی که به دقت مورد بررسی قرار گیرد، معنایی ندارد. اگر عشق چیز با ارزشی است که انسان‌ها برای آن احترام زیادی قائل هستند، پس برای آنها منطقی نیست که یک غریبه را به اندازه یکی از اعضای خانواده یا دوست نزدیک خود، دوست داشته باشند. فروید استدلال می‌کند که این امر، مفهوم عشق را بی ارزش کرده و آن را بی معنا می‌سازد و مطمئناً این نمی‌تواند هدف دکرین دینی باشد. عشق رمانتیک یک پیشنهاد خودخواهانه و نه فداکارانه است چون دو طرف برای برآورده کردن نیازهای خود باهم

ارتباط برقرار می‌کنند، بنابراین، برای فروید تطبیق این تعریف خودخواهانه از عشق با عشق فداکارانه‌ای که ایمان مسیحی از آن حمایت می‌کند، قابل پذیرش نیست. (فروید، ۱۳۸۳: ۷۹)

فروید در ادامه می‌گوید: اگرچه ممکن است منطقی باشد که همسایه خود را تا آنجا که آن همسایه شما را دوست دارد، دوست داشته باشید، اما عشق ورزیدن به دشمنان خود، اصلاً معنی ندارد. به باور فروید، دشمنان باید مورد نفرت قرار گیرند یا با آن‌ها رقابت کرد. این الگوی طبیعی جامعه بشری است و این استدلال که دشمنان را باید دوست داشت، نادیده گرفتن کامل تضاد واقعی بین برخی از گروه‌های انسان است. باز هم، فروید تعالیم مسیح را مغایر با طبیعت انسان و عقل سلیم معرفی می‌کند. مفهوم فروید در این جا این است که قانون طلایی ممکن است یک اصل مفید برای جامعه‌ای باشد که می‌خواهد از آن پیروی کند اما در عمل یک اصل قابل اجرا نیست.

فروید یک قدم جلوتر می‌رود. او می‌نویسد: نه تنها برای انسان‌ها غیرطبیعی است که همسایگان و دشمنان خود را مانند خودشان دوست داشته باشند، بلکه طبیعی‌تر است که انسان‌ها نسبت به اکثر مردم حتی نسبت به دوستان، پرخاشگر باشند. این پرخاشگری، رقابت و میل به نفع شخصی در انسان ریشه عمیقی دارد، به طوری که خصومت متقابل اولیه انسان‌ها یک تهدید همیشگی برای جامعه متمدن است. از نظر فروید، تمدن باید نهایت تلاش خود را به کارگیرد تا برای غرایز پرخاشگرانه انسان محدودیت‌هایی قائل شود و به اشکال دیگر، آن را مهار کند. او نتیجه می‌گیرد که تهاجم انسانی همیشه از نظر اقتصادی یا اجتماعی یک خروجی پیدا می‌کند، حتی اگر جامعه‌ای تشخیص دهد که همه شهروندانش، تحت قانون برابر هستند. او استدلال می‌کند که برخی، مانند کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها، براین باورند که پرخاشگری انسان به سیستم‌های اقتصادی خاصی - مدل سرمایه‌داری - وابسته است. این خود نگرانی زیادی برای مردم اروپا در دهه ۱۹۳۰ میلادی / ۱۳۰۹ شمسی داشت، زیرا فاشیسم و کمونیسم به عنوان پاسخی به آشفتگی سیاسی و اقتصادی رکود جهانی در دهه ۱۹۳۰ میلادی / ۱۳۰۹ شمسی در برابر یکدیگر قرار گرفتند. در هر صورت، فروید معتقد

است که تهاجم هنوز در جوامع کمونیستی وجود دارد و صرفاً مدل ظهور آن نسبت به تهاجم سرمایه داری تفاوت دارد.

سؤالی را فروید مطرح می کند: آیا پرخاشگری وجود دارد یا خیر؟ زیرا او اذعان می کند که پرخاشگری انسانی، صرف نظر از نظام سیاسی، یک خط مبنا در بین فرهنگ ها است، پس وجود دارد. او معتقد است که ماهیت جوامع مدنی مبتنی بر تمایل برخی از شهروندان برای پذیرش محدودیت ها در مورد تهاجم است. آنها این کار را از روی نوع دوستی انجام نمی دهند، بلکه در ازای آن مزایایی را دریافت می کنند که یک جامعه با ثبات و با عملکرد قابل قبول، فراهم می کند، مانند نیروی پلیس یا سیستم دادگاه. او استدلال می کند که اگرچه ممکن است بتوان شادی بشر را به طور کلی در یک تمدن بهبود بخشید، اما نمی توان با برداشتن ممنوعیت های تمدن در مورد تمایلات غریزی، انسان ها را آزاد و شاد کرد. این بدان معناست که تمدن ممکن است با خواسته های انسان برای خوشبختی کامل ناسازگار باشد. فروید این تنش را محور زندگی مدرن می داند. (فروید، ۱۳۸۳: ۸۲).

فروید ویژگی هایی مانند پیدایش میل جنسی و پرخاشگری را که ما در فرهنگ خود به عنوان اموری ذاتی و غریزی می دانیم از امور ناخودآگاه می داند. علاوه بر این فروید رفتار ناشی از این ویژگی ها را ناهشیار می نامد. او شکل گیری شخصیت انسان را در فرایندی ناهشیار و ناخواسته ترسیم می کند؛ که چنین برداشتی از انسان درست نیست بلکه انسان شخصیت خود را با قضاوت هایی که درباره عالم هستی می کند و رفتارهایی که برابر قضاوت هایش انجام می دهد، پدید می آورد. آدمی بعد از پدید آمدن شخصیت بنابر مقتضای آن عمل می کند بنابراین شخصیت خود را آگاهانه پدید می آورد. (نارویی ۱۳۸۷: ۱۱۶)

۳-۶. خلاصه، نقد و ارزیابی محتوایی فصل ششم: این فصل، فصلی کوتاه است. در این فصل فروید وجود دو انگیزه متفاوت در انسان را مورد بحث قرار می دهد. اولی محرک عشق است و دومی، انگیزه مرگ، که به از بین بردن پیوندهای بین مردم، نابود کردن دنیای اطراف خود، یا حتی نابود کردن خود فرد منجر می شود. به طور خاص، فروید انگیزه عشق را درک می کند که در یک جامعه، میل بین انسان ها برای ایجاد

پیوندها، ایجاد روابط پایدار و ایجاد اجتماع است، از این رو، از نظر فروید، عشق چسبی است که جامعه را به هم متصل می‌کند. در همین حال محرک مرگ، نیرویی است که جامعه را از هم می‌پاشد و منجر به پرخاشگری بین افراد و انگیزه به سوی نابودی می‌شود. فروید معتقد است که در بیشتر انسان‌ها انگیزه مرگ بر انگیزه عشق مقدم است و عشق باید دائماً با مرگ مبارزه کند تا جوامع توسعه پیدا کنند. در این صورت می‌توان از بقای آن جوامع اطمینان حاصل کرد. (فروید، ۱۳۸۳: ۹۰)

۷-۳. خلاصه، نقد و ارزیابی محتوایی فصل هفتم: فروید در این فصل توضیح می‌دهد که مردم دقیقاً چگونه می‌توانند جوامع مدنی را با وجود حضور گسترده کشش مرگ بین افراد آن جامعه، حفظ کنند. فروید معتقد است که محرک عشق به تنهایی برای حفظ جوامع کافی نیست. بنابراین، علاوه بر عشق، افراد درون جوامع باید نظم و انضباط و قوانینی را بپذیرند که یک جامعه بر شهروندانش تحمیل می‌کند. این نظم و انضباط تحمیلی و درونی‌شده به وجدان فرد تبدیل می‌شود و بزرگ‌ترین بیمه تمدن در برابر اختلال و زوال کامل است.

فروید وجدان درونی‌شده را که توسط جامعه کنترل‌کننده در ذهن فرد کاشته می‌شود سوپر ایگو یا انگیزه ای بسیار قوی می‌نامد و استدلال می‌کند که این انگیزه منجر می‌شود تا فرد براساس قوانین جامعه رفتار کند. این کار را با القای ترس از دست‌دادن عشق در خود یعنی از دست‌دادن حمایت جامعه انجام می‌دهد، چراکه فرد با زیر پا گذاشتن هریک از قوانین جامعه، خشم جامعه را متحمل خواهد شد. ترس از دست‌دادن ارتباط با نزدیکان، ترسی است که همه انسان‌ها دارند زیرا آنها بسیار به محبت دیگران وابسته هستند. سؤال مهم دیگری که فروید در اینجا پاسخ می‌دهد این است که چرا قدیس‌ها یا به عبارتی، افرادی که با فضیلت‌تر از سایر افراد هستند بسیار مقدس به نظر می‌رسند؟ او چنین استدلال می‌کند که علی‌رغم اینکه آنها از نظر دیگر افراد جامعه سخاوت‌مندترین و دوست‌داشتنی‌ترین افراد یک جامعه هستند، خودشان معتقدند که مقدس و با فضیلت نیستند، پس، تمام زندگی خود را برای بهتر شدن تلاش می‌کنند. فروید استدلال می‌کند که این تنها راه برای خوب بودن است. (فروید، ۱۳۸۳: ۹۸)

فروید در این جا بحث‌های مربوط به خود، خانواده و جامعه را به هم پیوند می‌دهد و رشته‌های مختلف استدلال خود را از سراسر متن ترکیب می‌کند. فروید خانواده را واحدی می‌بیند که واسطه خود و جامعه است. خانواده سنگ بنای اساسی جامعه است چون امکان کنترل و تنظیم خاصی را بین افراد فراهم می‌کند. بنابراین، جامعه مجموعه‌ای از خانواده‌ها است که در سلسله مراتب قدرت به هم مرتبط هستند. احساس گناه یا احساس اینکه فرد کار اشتباهی انجام داده است، محرک بزرگی برای خوب بودن انسان در مورد اعمالی است که به نفع خود و خانواده در یک جامعه انسانی انجام می‌دهد. همانطور که فروید خاطرنشان می‌کند، احساس گناه می‌تواند در ذهن افراد وجود داشته باشد، حتی زمانی که آنها هیچ کار اشتباهی انجام نداده باشند، بلکه صرفاً تصور انجام کار اشتباه را داشته باشند. (فروید، ۱۳۸۳: ۱۰۶)

۹-۳. خلاصه، نقد و ارزیابی محتوایی فصل هشتم: فروید فصل آخر را با تعریف گناه به عنوان مهم‌ترین مشکل در توسعه تمدن آغاز می‌کند و تلاش می‌کند تا نشان دهد، بهایی که برای پیشرفت خود در تمدن می‌پردازیم از دست دادن شادی از طریق تشدید احساس گناه است. فروید در ادامه توضیح می‌دهد که وجدان افراد باعث می‌شود آنها در بسیاری از تمدن‌ها به جای شکوفایی رنج ببرند. فروید استدلال می‌کند که جوامع زمانی بهترین عملکرد را دارند که افراد سطح مولد گناه را حفظ کنند. فروید همچنین می‌افزاید «در رشد انسان‌ها، دو انگیزه نقش دارد یکی خودانگیختگی یا منفعت‌طلبی و دیگری نوع دوستی یا به عبارتی، انگیزه کمک به موجود دیگر» برای افراد، خودانگیختگی از انگیزه نوع دوستی پیشی می‌گیرد اما در جوامع، انگیزه نوع دوستی بر خودانگیختگی یا همان منفعت‌طلبی شخصی برتری می‌یابد، زیرا جوامع وحدت و توافق را بر اهداف فردی برتر می‌دانند. (فروید، ۱۳۸۳: ۱۱۱)

فروید مطالب خود را این گونه به پایان می‌رساند که رشد تمدن‌ها در طول زمان تا چه حد شبیه به رشد کودکان به بزرگ سالان است؛ زیرا اگر استدلال قبلی فروید درست باشد، جوامع نیز مانند انسان‌ها بالغ می‌شوند. بنابراین، جوامع در مجموع حاوی «خود»هایی هستند که رشد می‌کنند، و در نتیجه مکانیسم‌هایی دارند که خواسته‌های جامعه در کل به وسیله آنها تنظیم می‌شود. این امر منجر به نوعی وجدان می‌شود که در

تمام افراد آن جامعه در گردش خواهد بود. او این سؤال را مطرح می‌کند که آیا توسعه اجتماعی دقیقاً با توسعه انسانی مطابقت دارد یا خیر؟ و اگر چنین است، او می‌پرسد که غرب در دهه ۱۹۳۰ میلادی/۱۳۰۹ شمسی در چه مرحله خاصی از توسعه قرار داشت؟ این سؤالات فروید نشان می‌دهد که او متقاعد نشده است که جوامع اروپایی دقیقاً در کجای طیف ظهور و سقوط قرار دارند.

فروید مطالب خود را با این سؤال بزرگ و غم‌انگیز به پایان می‌رساند که «جامعه بیمار چه می‌کند؟ و چگونه می‌توان آن را درمان کرد؟» به این ترتیب، فروید در سراسر متن نقش پزشک را ایفا کرده و سعی در تشخیص بیماری‌های جامعه داشته است ولی او دکتري است که از درمان آن مطمئن نیست و در شگفت است که آیا درمان برای تمام تمدن‌ها ممکن است یا نه؟! دلیل کمی برای خوشحالی از وضعیت تمدن غرب در زمان نگارش متن وجود داشت. ناسیونال سوسیالیسم در آلمان و فاشیسم در ایتالیا نشان‌دهنده پاسخ‌های دیکتاتوری به آشفتگی‌های اقتصادی و سیاسی آن زمان بودند. بنابراین، این جوامع از کنترل مطلق دولت بر حقوق شهروندان برخوردار بودند. به عبارتی، عدم تعادل بین آزادی‌های خود و مقررات دولت؛ همانطور که فروید در سراسر متن کتاب توضیح داده است. در چنین جامعه‌ای، سوپر ایگو، کنترل بیش از حدی در سرکوب نفس دارد در نتیجه، جامعه روان‌رنجور و بیمار می‌شود. (فروید، ۱۳۸۳: ۱۲۴)

نتیجه‌گیری

زیگموند فروید دانشمند و نظریه‌پرداز علم روانشناسی در یکی از پرفروش‌ترین و مهم‌ترین آثار خود، کتاب تمدن و ملالت‌های آن، به بررسی ارتباط ناسازگار میان تمدن بشری، شادی و رضایت فردی و اختلافات میان انسان‌ها می‌پردازد و چگونگی تکوین تمدن در عصر حاضر را واکاوی می‌کند. او استدلال‌ها و نظریاتش را درباره یکی از مهم‌ترین عواملی بررسی می‌کند که باعث ایجاد تعارض و ناهماهنگی میان نیازهای فرد و انتظارات جامعه از او می‌شود. وی معتقد است که انسان ذاتاً پرخاشگر، خودخواه و از خود راضی است اما فرهنگ و جامعه غرایز او را مهار می‌کنند.

کتاب تمدن و ملالت‌های آن، بخش بزرگی از تفکرات فیلسوفانه فروید را در برمی‌گیرد و از همین‌رو، حال و هوایی متفاوت و مستقل از دیگر آثارش دارد. او این کتاب را در سال‌های آخر عمرش و هم‌زمان با به قدرت رسیدن حزب نازی نگاشت و تلاش کرد تا روایتی متفاوت از چگونگی تکوین فرهنگ تمدن را شرح دهد و از سازوکاری که سبب سرکوب و سرخوردگی انسان در جامعه می‌شود، پرده بردارد. این کتاب یکی از گسترده‌ترین آثار فروید است، اگرچه شامل ایرادات بسیاری از جمله توجه نداشتن به ارزش‌های والای انسانیت، بدبینی نسبت به تکامل انسان‌ها و در نهایت جوامع است که البته خیلی از آنها مورد تأیید قرار نگرفته‌اند، اما همه این‌ها، بینشی برای تمدن بشری دارند، همچنین توجه به این نکته حائز اهمیت است که این اثر فروید، در زمان جنگ جهانی اول نوشته شده که یکی از پایین‌ترین نقاط امیدگاهی علوم انسانی است. جنگ جهانی اول یک وضعیت غم‌انگیز برای تمدن بشری بود. در اصل، فروید به جنگ به‌عنوان یک روان رنجور می‌نگریست. این امر می‌تواند دلیل این نکته باشد که چرا او تا این حد از انسانیت انتقاد می‌کرد. چراکه جنگ برای اولین بار او را مجبور کرد از کشور مادری خود نقل مکان کند. با این حال، از زمان فروید، ثابت شده است که تمدن قادر به تولید خیر است. پیشرفت‌های فن‌آورانه مدرنی که جوامع بشری از قرن‌های گذشته می‌زیسته تاکنون به خود دیده است، شاهی بر این ادعاست.

مطالب کتاب فروید با نقد دین آغاز می‌شود. وی یک فرد مذهبی نبود، بنابراین، در این اثر از ناتوانی خود در درک آنچه احساس مذهبی می‌نامد، یاد می‌کند. همچنین او معتقد است که مذهب در نحوه عملکرد جوامع نقش اساسی دارد. وی دین را راهی برای برخورد انسان با مسائل روانشناختی می‌داند که دائماً با آن مواجه هستند. بنابراین، تلاش کرده است تا آنچه مردم به‌عنوان احساس مذهبی توصیف می‌کنند، درک کند. او سعی داشت تا بفهمد که چگونه مضامین دین و جامعه را به هم پیوند می‌دهند، اما خودش قبول ندارد که این مضامین می‌توانند جامعه‌ای با ثبات را تشکیل دهند که برخی از جامعه‌شناسان با آن مخالفند. مری داگلاس^۱ (مرگ: ۲۰۰۷ میلادی / ۱۳۸۶ شمسی) که فردی جامعه‌شناس است، با فروید مخالف بوده و استدلال می‌کند که دین در واقع به

1. Mary Douglas

رفع درد و رنج کمک می‌کند. او پیشنهاد می‌دهد که اگر جوامع مذهبی باهم کار کنند و به شیوه‌ای خالص عمل کنند، می‌توانند با انجام مناسکی که باعث ایجاد نظم در درون تمدن می‌شود، میزان رنج را کاهش دهند و در نهایت به ایجاد نظم کمک می‌کند و جامعه را گرد هم می‌آورد. (داگلاس، ۱۹۶۶: ۷-۱۰) فروید چنانچه خودش هم قبول دارد، از درك تجربه‌های جذبه‌ای و عرفانی ناتوان بوده، حال آنکه این تجربه‌ها در نظر بسیاری از مردم منشا احساس‌های دینی هستند. جان مک کوآری^۱ (مرگ: ۲۰۰۷ میلادی/ ۱۳۸۶ شمسی) معتقد است که در صلاحیت روان‌شناسی دین نیست که بکوشد یا بخواهد درستی، اعتبار و صحت عینی و خارجی ادیان را بررسی کند. باورهای دینی هم ریشه‌های فردی و هم ریشه‌های اجتماعی دارند و روان‌شناس نمی‌تواند بدون استقلال عقلانی به رد این‌گونه مفاهیم بپردازد. او اذعان دارد که نقادی دین، خواه از سوی شکاکان باشد، یا از سوی معتقدان، ما را به دست‌کشیدن از دین وادار می‌کند، بلکه ما را بر ویژگی مبهم آن واقف می‌سازد و نیز وادارمان می‌کند که نسبت به این امر اطمینان حاصل کنیم که دین، بیش از آن‌که وحی و زندگی ایمانی را تیره و تار سازد، مبین آنهاست. لیکن شکل‌های متعدد دین و تحریف‌های فراوان آن، ضرورت بررسی نقادانه آن را ایجاب می‌کند. به عقیده مک کوآری دین هرچه‌که باشد، می‌تواند در کل فرهنگ رسوخ کند و هنر، نهادها، اقتصاد و تمام نحوه زندگی جاری در آن را تحت تأثیر خود قرار دهد. (مک کوآری، ۱۳۷۸: ۲۳۷-۲۳۴)

فروید، باور به خدا را به عنوان پایه بیشتر ادیان، امری توهمی می‌داند و معتقد است خدا، همان مفهوم پدر است که در ذهن آدمی تعالی یافته و بر اثر یادآوری ناتوانی دوران کودکی و توجه به نیازهای همیشگی خود، بدان روی آورده است. او دین و دین‌داری را در ردیف رفتارهای روان رنجورانه، همچون وسواس به شمار می‌آورد و بر آن است که با افزایش افق‌های علمی در زندگی انسان، سرانجام دین از صحنه حیات آدمی زدوده خواهد شد. در نقد نگاه فروید به دین، باید گفت: الف) فروید، بی دینی تمام عیار و بلکه ضد دین بود. بنابراین، نمی‌توان گفت که او توانسته است بدون سوگیری درباره دین اظهار نظر کند. ب) جهان بینی فروید درباره جهان هستی، مادی‌گرایی

صرف است. این جهان بینی، با نظر اکثریت مردم و دانشمندان که در ورای ماده، به هستی برتری معتقدند، در تعارض است. ج) برداشت فروید از «خود» و نیز رویکرد او به دین و دین داری، غیر از برداشت های خود فروید که برپایه داستان پردازی های غیرعلمی است، هیچ سند قابل اعتمادی ندارد. د) از زمان نظریه پردازی فروید درباره ماهیت دین و دین داری در میان مردم، بیش از صد سال می گذرد. در این مدت، بی گمان شناخت آدمی درباره قواعد حاکم بر جهان فزونی یافته است و به باور برخی اندیشمندان، دست کم فن آوری گام های نهایی خود را برمی دارد، ولی برخلاف تصور فروید، از جریان ها و نهضت های دینی کاسته نشده است. (نارویی ۱۳۸۷: ۱۰۴)

ماهیت کلی کار فروید در مورد تمدن مملو از بدبینی است. فروید در این کتاب، تمدن را پدید آمده از ماهیت ویرانگر و سازنده انسان می داند. دو نیروی متضاد که فروید از آنها با عنوان عشق و مرگ نام می برد، در مرکز مفهومی این کتاب قرار دارند. فروید در این اثر پیشنهاد می کند که تمدن راهی است برای تک تک انسان ها برای مقابله با طبیعت خشن و ویرانگر خود. وی تلاش می کند تا بفهمد مردم چگونه با جوامع خود ارتباط برقرار می کنند، جوامع چگونه شکل می گیرند و چگونه نیروهای روانی فردی با نیروهای بزرگ تر و در سطح گروه تعامل دارند.

فروید در این اثر به ماهیت متضاد انسان متمدن نیز می پردازد. وی تمدن را راهی می داند که انسان مدرن با نهایت واقعیت ها برخورد می کند. علی رغم این واقعیت، تمدن غم و اندوه زیادی را برای انسان به ارمغان می آورد. در نتیجه، فروید استدلال می کند که دلیل اکثر بیماری های روانی، ناتوانی انسان در برخورد با واقعیت های جامعه متمدن است. اساساً، فروید معتقد است که تمدن از میل انسان برای دستیابی به اهداف فردگرایانه ناشی می شود. او می گوید که تمدن توسط پرخاشگری هدایت می شود. علاوه بر این، وی توضیح می دهد که تمدن به دلیل عشقی که انسان به ممنوعان دارد، به وجود نمی آید؛ بلکه با میل به مخالفت با طبیعت تهاجمی اولیه انسان هدایت می شود. فروید ادغان دارد که انگیزه ویرانگر انسان به طور خاصی قوی است، این نظریه به دلیل ظهور جنگ جهانی اول مورد توجه قرار گرفت. او ادعا می کند که انسان با سهمین شدن در شادی های تمدن، باعث می شود که احساسات پرخاشگرانه و تهاجم نیز

به سمت خود معطوف شوند. این امر منجر به رشد سوپر ایگو می‌شود. در نتیجه، سوپر ایگو به فرد اجازه می‌دهد تا در جامعه سهمی داشته باشد. علی‌رغم اینکه، این احساسات ممکن است منجر به جنگ شود.

فروید در این کتاب بیان می‌کند که گناه و شرم برخی از محرک‌های نخستین انسان برای مهار تمایلات اولیه او هستند. علاوه بر آن، او با قاطعیت می‌گوید که احساس گناه از تمایل افراد برای تحقق این خواسته‌ها ناشی می‌شود، از این جهت، سوپر ایگوی یک فرد، از طریق شرطی‌سازی در مراحل اولیه زندگی، فرد را به خود تحریمی وا می‌دارد. او معتقد است از آنجایی که جوامع گروه‌هایی متشکل از گروه‌های کوچکتر، یعنی واحد خانواده هستند، بنابراین، باید بر اساس محرک‌های عشق و مرگ رفتار کنند. این بدان معناست که جوامع هم با تمایلات خودخواهانه برای آزادی در سطح فردی، و هم با تمایلات فداکارانه برای حفاظت و ثبات گروهی در سطح اجتماعی گسترده‌تر، در کنار هم قرار می‌گیرند. فروید معتقد است که روش‌های دیگر تبیین سازمان اجتماعی، مانند قانون طلایی مسیحی، تنها بخشی از مشکل جوامع را توضیح می‌دهد. با این حال کارل گوستاو یونگ^۱ (مرگ: ۱۹۶۱ میلادی/۱۳۴۰ شمسی) یکی از شاگردان سابق فروید-با-ایده او که ناخودآگاه، مملو از احساس گناه سرکوب شده است، مخالف است. در عوض، معتقد است که ناخودآگاه پر از شخصیت واقعی ما است و هنگامی که به آن دسترسی پیدا کردیم به ما می‌آموزد که خود واقعی خود باشیم. (یونگ، ۱۳۹۵: ۱۶۹-۱۶۵)

فروید در کار خود استدلال می‌کند که تنها یک راه برای انسان مدرن به منظور متمدن ماندن وجود دارد و آن اطمینان از تعادل بین نیازهای فردگرایانه انسان و نیازهای جامعه است. در نتیجه، لازم است انسان برای سهم‌شدن در شادی‌های جامعه متمدن، از لذت شخصی خود چشم‌پوشی کند. این شادی‌ها شامل سلامتی و امنیت است. علاوه بر این، کاملاً واضح است که وحشت جنگ جهانی اول، تأثیر زیادی بر فروید و نوشته‌هایش داشته است. فروید در این کتاب تصدیق می‌کند که زندگی انسان سخت است. در نتیجه، انسان‌ها سعی می‌کنند با رفتارهای مخربی مانند سوء مصرف مواد به دنبال

1. Carl Gustav Jung

آرامش باشند. کاملاً واضح است که مزایای تمدن مدرن بسیار بیشتر از لذت‌های انسان‌های غیرمتمدن است.

در پایان، فروید کار خود را به‌طور غیرمستقیم به شرایط سیاسی زمان نگارش کتاب مرتبط می‌کند، بنابراین به این نکته توجه دارد که آیا تمدن واقعاً در حال زوال است یا خیر؟ فروید این اثر را با یک سؤال باز به پایان می‌رساند که آیا جوامع، مانند مردم، می‌توانند روان‌رنجور باشند یا با اضطراب بیش‌ازحد در رابطه با انگیزه‌های اصلی خود برای عشق و نابودی غلبه کنند؟

در نتیجه‌گیری کلی در مورد کتاب تمدن و ملالت‌های آن، باید اذعان داشت که این کتاب به‌شدت تحت تأثیر شرایطی که در آن زمان نوشته شده و شرایط روحی و جسمی خود نویسنده قرار دارد و محدود به همان زمان است. بااین‌حال، انتقاد اصلی به فروید این است که دیدگاه‌ها و نظرات او کاملاً متعلق به خود او است، لذا می‌توان اذعان کرد که استدلال‌های او به‌خوبی مستدل نیستند، زیرا فروید نمی‌تواند بر خلاف سایر جامعه‌شناسان و روان‌شناسان شواهدی برای استدلال‌های خود ارائه دهد. همچنین می‌توان ادعا کرد که فروید در هنگام نگارش این کتاب عمیقاً به جوامع مذهبی و نحوه عملکرد آنها در تمدن نگاه نکرده است، او صرفاً از باورهای غیر مذهبی خود استفاده کرده است که به این معنی است که کتاب کاملاً نسبت به مذهب و تأثیر آن بر تمدن تعصب دارد. برای اینکه استدلال‌های فروید بهتر شود، او می‌توانست از شواهدی برای حمایت از ایده‌های کلیدی خود استفاده کند و سعی کند متفکران دیگر را در متن بگنجانند. این اقدام، می‌توانست پایه قوی‌تری برای او فراهم کند تا بتواند ادعاهایش را براساس آن استوار کند. توجه نداشتن به ارزش‌های والای انسانیت، بدبینی نسبت به تکامل انسان‌ها و در نهایت جوامع از دیگر ایراداتی است که به این کتاب وارد است.

از زمان مرگ فروید تاکنون، نزدیک به ۷۳ سال گذشته است. شاید بتوان گفت از آغاز مبارزه فروید با دین و دین‌داری انسان‌ها، نزدیک به ۱۰۰ سال می‌گذرد. باوجوداین، هرچند کم‌وبیش همه دانشمندان باورهای فروید درباره دین و خدا را شنیده‌اند، ولی اندیشه‌های او را باور نکرده‌اند؛ زیرا این قضاوت فروید درباره هستی نیز، برخلاف عقل سلیم، برداشت عموم مردم جهان و برخلاف پیام همه ادیان الهی است. او خود را

یهودی ره‌اشده و بی‌خدا می‌دانست و باورهای دینی را در زندگی آدمیان خیالی واهی می‌شمرد. او هرگز از عقل خود که برای شناخت خدا آفریده شده است، بهره‌ای لازم نبرد. خدا در زندگی انسان، زاییده اندیشه کاملاً منطقی آدمیان است. آدمی از وقتی روی زمین پای نهاد به وجود موجودی برتر معتقد بوده است و این باور تاکنون ادامه دارد. در فرهنگ قرآن، تمام زندگی آدمیان، بلکه آفرینش آنها برای شناخت همین موجود برتر است. اوج وجودی آدمی در آن است که در عالی‌ترین درجه ممکن خدا را بشناسد. از این رو خداوند می‌فرماید: "من جن و انس را تنها برای عبادت کردن آفریدم. من از آنها روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم به من غذا بدهند." (ذاریات: ۵۷-۵۶) امروزه نیز بیشتر مردمان جهان معتقدند که این جهان مادی با تمام قواعد حاکم بر آن، خدایی دارد. (نارویی، ۱۳۸۷: ۱۲۱)

کتابنامه

- استون، ایروینگ (۱۳۹۹). شور ذهن داستان زندگی زیگموند فروید، ترجمه اکبر تبریزی و فرخ تمیمی، تهران، مروارید.
- ادموند سی. شورت (۱۳۹۸). روش‌شناسی مطالعات برنامه درسی، ترجمه دکتر محمود مهرمحمدی و همکاران، تهران، سمت.
- ایزدپرست، لیلا؛ قاسمی، حمید؛ حسینی، سید محمد امین (۱۴۰۰). «بررسی تحلیل محتوایی نتایج جستجو درباره کتب حوزه تمدن اسلامی در سایت رسمی خانه کتاب»، نشریه علمی تمدن اسلامی و دین پژوهی، ش ۷، صص ۲۳-۱۰.
- بارون، تی.ا. (۱۳۸۷). نقادی و خبرگی آموزشی، ترجمه علیرضا کیامنش، محمود مهرمحمدی و همکاران. برنامه درسی: نظرها، رویکردها و چشم اندازها، تهران، سمت و به نشر.
- زارعیان، داود (۱۳۸۲). مبانی کلی ارتباط جمعی، تهران، انتشارت کارگزار روابط عمومی.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۳). تمدن و ملالت‌های آن، ترجمه محمد مبشری، تهران، نشر ماهی.

قاسمی، حمید؛ کشکر، سارا؛ ایزدپرست، لیلا (۱۳۹۴). روش شناسی نقد و بررسی کتاب، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.

قاسمی، حمید؛ قره، محمدعلی؛ حسینی، معصومه و شجاع، رضا (۱۳۹۴). نظریه‌ها و مبانی ارتباط جمعی، تهران، دانشگاه پیام نور.

معمدنژاد، کاظم (۱۳۷۱). وسایل ارتباط جمعی، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.

مک کوآری، جان (۱۳۷۸). تفکر دینی در قرن بیستم مرزهای فلسفه و دین ۱۹۸۰-۱۹۰۰، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، امیرکبیر.

نارویی، رحیم (۱۳۸۷). «بررسی و نقد رویکرد فروید به دین»، نشریه روانشناسی و دین. ش ۱.

ویلیز، جی (۱۳۸۱). ارزشیابی کیفی، ترجمه علیرضا کیامنش و همکاران، برنامه درسی: نظرها، رویکردها و چشم اندازها، مشهد، به نشر.

<https://publicpsychology.ir/1394/04/%D8%AA%D9%85%D8%AF%D9%86-%D9%88->

[%D9%85%D9%84%D8%A7%D9%84%D8%AA-](https://publicpsychology.ir/1394/04/%D8%AA%D9%85%D9%84%D8%A7%D9%84%D8%AA-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%A2%D9%86/)

[%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%A2%D9%86/](https://publicpsychology.ir/1394/04/%D8%AA%D9%85%D9%84%D8%A7%D9%84%D8%AA-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%A2%D9%86/)

<https://www.sigmundfreud.net/civilization-and-its-discontents.jsp>

<https://www.litcharts.com/lit/civilization-and-its-discontents/chapter-4>

Douglas, M. (1966) Purity and danger: an analysis of the concepts of pollution and taboo. London: Routledge

<https://amusingreligion.home.blog/2019/04/08/sigmund-freud-civilization-and-its-discontents-book-review/>